



صفحه ۷
۲۳ فروردین ۱۴۰۴
شماره ۱۴۴



بگو خودش رو سیاه کنه!

سنی از من گذشته. سال هاست نه کسی به دیدنم آمده است و نه پای بیرون رفتن از خانه را داشته ام. همسایه پرفت و آمدم تنها دلخوشی من است، خانواده ای پراز فک و فامیل که هر شب بساط مهمانی برپا می کنند. من هم با چای و توت قیسی کنار دیوار روی مبل می نشینم تا ببینم درباره چی صحبت می کنند و گاهی مشارکت می کنم!

امشب هم دو نفر از فامیل را دعوت کرده اند آشتی بدهند. از پنجره دیدم. یکی که به خیال خودش قلدر است و آن یکی جوان و چهارشانه. می خواستم بیایم لب پنجره و از پلخمون دست سازم برای خوشامدگویی استفاده کنم و باز ببندم پای سپریچه های تخس محله. ولی خب به نظرم رسید با این دو تا نمی شود شوخی کرد! نشانی هم نپرسیدند که از همان پای پنجره راهنمایی شان کنم. چند دور، دور محله بچرخانمشان تا بدنشان ورزیده و خوب گرسنه شوند تا در مهمانی دلی از عزا درآورند!

خلاصه وارد خانه شدند. به نظر می آمد که یکی این گوشه و آن یکی آن گوشه نشسته است تاریختم همدیگر را نبینند. صاحب خانه می گفت آخر شما سر چی دعویاتان شده است؟ جوان گفت: «این آقا حرف زور می زنه.» مرد قلدر که از صدای زنجیر مشخص بود دارد آن را می چرخاند و مدام توی یک و یوز خودش می خورد، گفت: «کجاش حرف زوره؟! می گم تو بلد نیستی با پولات چی کار کنی. من خودم برات سرمایه گذاری می کنم!» جوان به صاحب خانه گفت: «بهش بگو

نسبت فامیلی مون سر جاش. ولی کار کردم. حقوقم رو می خوام!» مرد قلدر گفت: «گلی به گوشه جمالت. کی بهت کار داد؟ من!» جوان گفت: «وقتی به کل فامیل و دور و بر سپردی با من کار نکنن. مجبور شدم برات کار کنم.» قلدر گفت: «خب دست رو نمی گرفتم که از بیکاری می افتادی به رفیق بازی و دود و دم.» جوان گفت: «بهش بگو رفقای ناباب با زغال نامرغوب و اسباب لهو و لعب رو خودش فرستاد تا گرفتارم کنه. حواسم جمع نبود. گیر می افتادم!...»

دیدم بحثشان تمامی ندارد. تلویزیون را روشن کردم. پایتخت را نگاه کنم. ولی تلویزیون داشت ساختمان ما و خانه بغلی را نشان می داد. زنده! گفتم نکند فتوشاپ و هوش مصنوعی باشد! تلویزیون را خاموش کردم، رتم پشت پنجره. دیدم همه جمع شده اند. آتش نشانی و اورژانس و هلال احمر و رسول خادم و پرویز پرستویی و دکتر نبی و خانواده رجبی و خود مهران رجبی هم آمده اند ببینند در نهایت این ها آشتی می کنند یا نه. رتمم روی بالکن. دستی برایشان تکان دادم. ولی اشاره کردم که فعلا خبری نیست! فقط بمانید و نروید به کار و زندگی تان برسید، توقف شما کاسی ماست!

ترامپ:
نمی توانم بگویم جلسه شبیه ما با ایران کجاست، ولی می توانم بگویم مستقیم است. (خبرآنلاین)

<p>جو بایدن: من نمی دانم چرا با اینکه ترامپ یک روده راست توی شکمش ندارد، ولی دنبال مذاکره مستقیم است!</p> 	<p>پلیس فتا: نمی توانیم بگویم چگونه پول دار شوید، ولی می توانیم بگویم راه مال باخته شدن کلیک روی پیامک های حاوی لینک مستقیم است.</p> 	<p>رئیس صداوسیما: نمی توانم بگویم تا کی حق پخش نمی دهیم، ولی می توانم بگویم دوتا از بازی های لیگ امروز پخش مستقیم است.</p> 	<p>وزیر جهاد کشاورزی: نمی دانم مسیر افزایش قیمت گوشت تا کجاست، ولی می توانم بگویم راسته گوسفندی نوعی گوشت مستقیم است.</p> 	<p>شهرام دبیری: نمی دانم محل کار بعدی من کجاست، ولی می توانم بگویم نصف انهار که قطب شمال را به قطب جنوب وصل می کند، یک خط مستقیم است.</p> 
---	--	---	---	---